

ORIGINAL ARTICLE

Re-examining the Foundations of Political Legitimacy in Transcendent Theosophy and Evaluating the Elective Theory of *Wilāyat al-Faqīh*

Seyed MohammadReza Mahmoudpanahi

Member of the academic staff of Payam Noor University, Faculty of Theology, Department of Islamic Studies and Political Sciences, Tehran, Iran.

Correspondence:

Seyed MohammadReza Mahmoudpanahi

Email:

dr.mahmoudpanahi@gmail.com

Received: 05 May 2026

Accepted: 01 Jul 2026

How to cite:

Mahmoudpanahi, S.M.R. (2026). Re-examining the Foundations of Political Legitimacy in Transcendent Theosophy and Evaluating the Elective Theory of *Wilāyat al-Faqīh*. SADRĀ'Ī WISDOM, 14(1), 143-158. (DOI:[10.30473/pms.2026.77904.2196](https://doi.org/10.30473/pms.2026.77904.2196))

ABSTRACT

The source of political legitimacy during the Occultation (*Ghaybah*) has long been regarded as one of the central issues in Shi'i political thought. Within contemporary discussions, the elective theory of *Wilāyat al-Faqīh* attributes the legitimacy of political authority to the choice of the people and their representatives, whereas the appointive approach grounds legitimacy in divine authorization. This study seeks to re-examine the foundations of political legitimacy in Mullā Ṣadrā's Transcendent Theosophy (*al-Hikmah al-Muta'āliyah*) and to evaluate the elective theory of *Wilāyat al-Faqīh* in light of these foundations. Employing a qualitative approach and a descriptive-analytical method, the research draws on library-based sources and examines the relationship between these two perspectives through an analysis of Mullā Ṣadrā's political thought alongside the views advanced by proponents of the elective theory. The findings indicate that political legitimacy in Transcendent Theosophy is grounded in a coherent set of ontological, anthropological, and theological principles. From Mullā Ṣadrā's perspective, legitimacy is understood within the framework of the hierarchy of divine authority (*wilāyah*), the principle of divine grace (*lutf*), divine vicegerency, and the role of the Perfect Human (*al-insān al-kāmil*). Within this framework, the people's role is primarily associated with the realization, acceptance, and effective functioning of political authority rather than its ultimate source. The study further demonstrates that evaluating the elective theory on the basis of these Ṣadrian foundations reveals important theoretical differences, particularly regarding the relationship between legitimacy and public acceptance, the nature of vicegerency during the Occultation, and the interpretation of the principle of divine grace. These findings suggest that Transcendent Theosophy offers a distinctive account of political legitimacy that differs in significant respects from the assumptions underlying the elective theory of *Wilāyat al-Faqīh*. Consequently, the philosophical foundations developed by Mullā Ṣadrā provide a coherent framework for assessing contemporary debates on political legitimacy within Shi'i political philosophy.

KEYWORDS

Transcendent Theosophy; Mullā Ṣadrā; Political Legitimacy; *Wilāyat al-Faqīh*; Elective Theory; Principle of Divine Grace (*Lutf*); Divine Vicegerency.

«مقاله پژوهشی»

بازخوانی مبانی مشروعیت حکومت در حکمت متعالیه و ارزیابی نظریه انتخابی ولایت فقیه

سید محمدرضا محمودپناهی

استادیار، عضو هیأت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

نویسنده مسئول:

سید محمدرضا محمودپناهی

رایانامه:

dr.mahmoudpanahi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۱۰

چکیده

مسئله منشأ مشروعیت حکومت در عصر غیبت از مباحث بنیادین فلسفه سیاسی شیعه به شمار می‌رود. در این میان، نظریه انتخابی ولایت فقیه مشروعیت حکومت را مبتنی بر انتخاب مردم و خبرگان می‌داند، درحالی‌که دیدگاه انتصابی بر منشأ الهی مشروعیت تأکید دارد. پژوهش حاضر با هدف بازخوانی مبانی مشروعیت حکومت در حکمت متعالیه و ارزیابی نظریه انتخابی ولایت فقیه بر اساس این مبانی انجام شده است. این پژوهش با رویکرد کیفی و روش توصیفی-تحلیلی، داده‌های خود را از منابع کتابخانه‌ای گردآوری کرده و با تحلیل گزاره‌های سیاسی ملاصدرا و آرای نظریه‌پردازان دیدگاه انتخابی، به بررسی نسبت این دو رویکرد پرداخته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مشروعیت حکومت در حکمت متعالیه بر مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و کلامی استوار است. از منظر ملاصدرا، مشروعیت سیاسی در پیوند با سلسله ولایت الهی، قاعده لطف، خلافت الهی و جایگاه انسان کامل تبیین می‌شود و نقش مردم عمدتاً در حوزه تحقق و مقبولیت حکومت قابل تحلیل است. همچنین ارزیابی نظریه انتخابی ولایت فقیه بر پایه این مبانی نشان می‌دهد که میان برخی مؤلفه‌های این نظریه و مبانی مشروعیت در حکمت متعالیه، به‌ویژه در تبیین نسبت مشروعیت و مقبولیت، جایگاه نیابت در عصر غیبت و تفسیر قاعده لطف، تفاوت‌های نظری قابل توجهی وجود دارد. بر این اساس، مبانی مشروعیت در حکمت متعالیه چارچوبی متمایز برای فهم مشروعیت سیاسی فراهم می‌آورد که ارزیابی نظریه انتخابی ولایت فقیه را در افق فلسفه سیاسی صدرايي امکان‌پذیر می‌سازد.

واژه‌های کلیدی

حکمت متعالیه، ملاصدرا، مشروعیت حکومت، ولایت فقیه، نظریه انتخابی، قاعده لطف، خلافت الهی.

استناد به این مقاله:

محمودپناهی، سید محمدرضا. (۱۴۰۵). بازخوانی مبانی مشروعیت حکومت در حکمت متعالیه و ارزیابی نظریه انتخابی ولایت فقیه. دوفصلنامه حکمت صدرايي، ۱۴(۱)، ۱۴۳-۱۵۸.
(DOI: 10.30473/pms.2026.77904.2196)



۱. مقدمه

مشروعیت حکومت از بنیادی‌ترین مسائل فلسفه سیاسی و یکی از مهم‌ترین مباحث اندیشه سیاسی اسلام به شمار می‌رود. پرسش از منشأ اعتبار قدرت سیاسی و مبنای الزام‌آوری آن همواره در کانون مباحث مربوط به دولت، رهبری و نظم اجتماعی قرار داشته است. در سنت سیاسی اسلام، این مسئله با موضوع هدایت الهی و نسبت دین و سیاست پیوندی وثیق دارد و در اندیشه سیاسی شیعه، به دلیل باور به تداوم ولایت الهی در قالب امامت، اهمیت مضاعفی یافته است. از این‌رو، تبیین منشأ مشروعیت حکومت در عصر غیبت و تعیین نسبت آن با اراده الهی و اراده عمومی، از مسائل محوری اندیشه سیاسی شیعه محسوب می‌شود.

در دوره معاصر، دیدگاه‌های مختلفی درباره منشأ مشروعیت حکومت اسلامی مطرح شده‌اند که نظریه انتصابی و نظریه انتخابی ولایت فقیه از مهم‌ترین آنها به شمار می‌روند. نظریه انتصابی، مشروعیت ولایت فقیه را مستند به نصب عام الهی و نیابت از امام معصوم (ع) می‌داند، در حالی که نظریه انتخابی، نقش تعیین‌کننده‌ای برای انتخاب مردم یا خبرگان در مشروعیت سیاسی قائل است. این اختلاف دیدگاه صرفاً ناظر به یک مسئله فقهی نیست، بلکه به مبانی عمیق‌تری در حوزه هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و کلام سیاسی بازمی‌گردد و از این جهت، بررسی آن در چارچوب فلسفه سیاسی اسلامی اهمیت ویژه‌ای دارد.

در میان مکاتب فلسفی جهان اسلام، حکمت متعالیه ملاصدرا ظرفیت قابل توجهی برای بازسازی مبانی مشروعیت حکومت در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهد. اگرچه ملاصدرا به صورت مستقل و نظام‌مند نظریه‌ای درباره دولت و حکومت ارائه نکرده است، اما مباحث وی درباره تشکیک وجود، ولایت، انسان کامل، خلافت الهی، قاعده لطف و غایت کمالی حیات اجتماعی، امکان استخراج چارچوبی نسبتاً منسجم برای تحلیل مشروعیت سیاسی را فراهم می‌سازد. در این چارچوب، حکومت صرفاً نهادی برای تنظیم روابط اجتماعی نیست، بلکه بخشی از نظام هدایت الهی و زمینه‌ساز حرکت تکاملی انسان و جامعه به سوی کمال تلقی می‌شود.

مرور پژوهش‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که مطالعات موجود عمدتاً یا به تبیین فلسفه سیاسی ملاصدرا پرداخته‌اند و یا نظریه انتخابی و انتصابی ولایت فقیه را از منظر فقه سیاسی بررسی کرده‌اند. با این حال، نسبت میان مبانی مشروعیت حکومت در حکمت متعالیه و مؤلفه‌های نظریه انتخابی ولایت فقیه کمتر در قالب یک تحلیل منسجم فلسفی مورد توجه قرار گرفته است. بر

این اساس، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که مبانی مشروعیت حکومت در حکمت متعالیه چیست و این مبانی چه دلالت‌هایی برای ارزیابی نظریه انتخابی ولایت فقیه دارند؟

فرضیه پژوهش آن است که مشروعیت حکومت در حکمت متعالیه بر مجموعه‌ای از مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و کلامی استوار است و ارزیابی نظریه انتخابی ولایت فقیه بر اساس این مبانی، تفاوت‌های قابل توجهی را در تبیین منشأ مشروعیت سیاسی آشکار می‌سازد.

پژوهش حاضر از نوع تحقیقات بنیادی و با رویکرد کیفی انجام شده است. داده‌های پژوهش از طریق مطالعه کتابخانه‌ای گردآوری شده و با روش توصیفی - تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در این راستا، ابتدا مبانی مشروعیت حکومت در آثار ملاصدرا بازسازی و تحلیل می‌شود و سپس مؤلفه‌های اصلی نظریه انتخابی ولایت فقیه با تکیه بر آثار نمایندگان شاخص این دیدگاه تبیین و در نهایت نسبت آنها با مبانی حکمت متعالیه ارزیابی می‌گردد. پژوهش‌های پیشین یا به فلسفه سیاسی ملاصدرا پرداخته‌اند یا به نظریه انتخابی ولایت فقیه؛ اما ارزیابی نظام‌مند نظریه انتخابی بر اساس مبانی سه‌گانه مشروعیت در حکمت متعالیه تاکنون انجام نشده است.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متعددی درباره فلسفه سیاسی ملاصدرا، مشروعیت حکومت و جایگاه مردم در حکمت متعالیه انجام شده است، اما بررسی مستقیم نسبت میان نظریه انتخابی ولایت فقیه و مبانی مشروعیت سیاسی در حکمت متعالیه همچنان محدود است. برخی پژوهش‌ها به تبیین مبانی کلی مشروعیت و رهبری در فلسفه سیاسی ملاصدرا پرداخته‌اند. برای نمونه، امیدی (۱۳۹۵) با بررسی مبانی فلسفه سیاسی صدرایی نشان می‌دهد که مشروعیت حکومت در حکمت متعالیه در چارچوب نظام ولایت، خلافت الهی و انسان کامل تبیین می‌شود و رهبری سیاسی امتداد هدایت الهی تلقی می‌گردد. همچنین برجی (۱۳۸۵) ضمن بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره ولایت فقیه، به تمایز میان نظریه‌های انتصابی و انتخابی پرداخته و مبانی هر یک را تحلیل کرده است.

دسته‌ای دیگر از پژوهش‌ها بر جایگاه مردم در فلسفه سیاسی ملاصدرا تمرکز داشته‌اند. عصارنیا و حسینی شاهرودی (۱۴۰۱) با بررسی دیدگاه سیاسی ملاصدرا، این نتیجه را مطرح می‌کنند که مردم در حکومت دینی از جایگاه مهمی برخوردارند و مقبولیت عمومی در تحقق و کارآمدی حکومت نقش اساسی ایفا می‌کند،

۳-۱-۱. تشکیک وجود و سلسله مراتب ولایت

بر مبنای حرکت جوهری، انسان موجودی ایستا نیست، بلکه در مسیر تکامل وجودی خویش پیوسته در حال شدن و استکمال است. ملاصدرا این سیر تکاملی را در قالب اسفار اربعه تبیین می‌کند. از منظر وی، سالک پس از طی مراتب کمال و وصول به مقام شهود حقیقت، در سفر چهارم بار دیگر به سوی خلق بازمی‌گردد تا در پرتو هدایت الهی، عهده‌دار اصلاح و تدبیر جامعه شود:

«و اعلم أن للسالك من العرفاء والأولیاء أسفاراً أربعة؛ أحدها السفر من الخلق إلى الحق، و ثانيها السفر بالحق في الحق، و الثالث من الحق إلى الخلق بالحق، و الرابع بالحق في الخلق» (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۱۳).

در این مرحله، انسان کامل صرفاً سالکی عارف نیست، بلکه توانایی هدایت جامعه و تدبیر حیات جمعی را نیز پیدا می‌کند. از این‌رو، رهبری سیاسی در حکمت متعالیه صرفاً یک منصب اداری یا قراردادی تلقی نمی‌شود، بلکه مرتبه‌ای از مراتب ولایت و کمال انسانی است که با مراتب عالی وجود ارتباط دارد. چنین برداشتی، مشروعیت سیاسی را در پیوند با نظام طولی هستی و سلسله مراتب ولایت تفسیر می‌کند.

در این چارچوب، خداوند منشأ همه مراتب ولایت است و هر مرتبه از ولایت به تناسب کمال وجودی صاحب آن تحقق می‌یابد، از منظر ملاصدرا، بهره‌مندی از ولایت الهی تابع میزان استحقاق، قرب به حق و التزام به اوامر و نواهی الهی است و خروج از این مسیر، انسان را در قلمرو ولایت طاغوت قرار می‌دهد (امیدی، ۱۳۹۵: ۱۵۵). ملاصدرا معتقد است هر کس به میزان قرب به حق و التزام به اوامر و نواهی الهی از ولایت بهره‌مند می‌شود و خروج از این مسیر به معنای قرار گرفتن در قلمرو ولایت طاغوت است. بنابراین، ولایت در حکمت متعالیه صرفاً مفهومی سیاسی نیست، بلکه ریشه در ساختار وجودی عالم دارد و از همین رهگذر، مشروعیت رهبری نیز در نسبت با مراتب کمال وجودی قابل فهم می‌شود.

۳-۱-۲. قاعده لطف و تداوم هدایت الهی

یکی دیگر از مبانی بنیادین مشروعیت حکومت در حکمت متعالیه، قاعده لطف است. بر اساس این قاعده، حکمت و عنایت الهی اقتضا می‌کند که انسان‌ها برای دستیابی به سعادت حقیقی از هدایت لازم برخوردار باشند و مسیر کمال آنان بدون راهنما و رهبر الهی رها نشود. از این منظر، وجود رهبر الهی بخشی از نظام هدایت تکوینی و تشریعی خداوند محسوب می‌شود.

هرچند این نقش در طول مشروعیت دینی تفسیر می‌شود. همچنین لک‌زایی (۱۴۰۴) با تحلیل اسفار اربعه، جایگاه مردم را در سه سطح هستی‌شناختی، جامعه‌شناختی و سیاسی بررسی کرده و نشان می‌دهد که مردم در حکمت متعالیه صرفاً موضوع حکمرانی نیستند، بلکه در فرایند تحقق حیات سیاسی و اجتماعی نقش فعالی دارند. وی مشروعیت سیاسی در حکمت متعالیه را ترکیبی از مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی توصیف می‌کند.

برخی مطالعات نیز کوشیده‌اند ظرفیت‌های حکمت متعالیه را در تبیین مفاهیم سیاسی معاصر نشان دهند. از جمله منصوری نوری و اصابتی (۱۴۰۳) با بهره‌گیری از مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی حکمت متعالیه، مفهوم «نظام انقلابی» را تحلیل کرده و نقش رهبری الهی، حرکت تکاملی جامعه و پیوند نظام سیاسی با هدایت الهی را مورد تأکید قرار داده‌اند. در مقابل، پژوهش‌های مرتبط با نظریه انتخابی ولایت فقیه عمدتاً به تبیین ادله فقهی و کلامی این نظریه یا نقد آن از منظر فقه سیاسی پرداخته‌اند. آثاری همچون کدیور (۱۳۸۰)، واعظی (۱۳۷۸) و شاکرین (۱۳۸۹) بیشتر بر مبانی مشروعیت، نقش مردم و حدود اختیارات ولی فقیه در نظریه انتخابی متمرکز بوده‌اند.

بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که اگرچه درباره مبانی مشروعیت در حکمت متعالیه، جایگاه مردم در فلسفه سیاسی ملاصدرا و نیز نظریه انتخابی ولایت فقیه مطالعات مستقلی صورت گرفته است، اما نسبت‌سنجی مستقیم میان مؤلفه‌های نظریه انتخابی ولایت فقیه و مبانی مشروعیت سیاسی در حکمت متعالیه، به‌ویژه بر پایه مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و کلامی ملاصدرا، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. پژوهش حاضر درصدد است این خلأ را پر کرده و سازگاری یا ناسازگاری نظریه انتخابی ولایت فقیه را با مبانی مشروعیت سیاسی در حکمت متعالیه ارزیابی کند.

۳. مبانی مشروعیت حکومت در حکمت متعالیه

۳-۱. مبانی هستی‌شناختی مشروعیت حکومت

تحلیل مشروعیت حکومت در حکمت متعالیه، بدون توجه به مبانی هستی‌شناختی این مکتب فلسفی امکان‌پذیر نیست. در اندیشه ملاصدرا، هستی دارای ساختاری تشکیکی و دارای مراتب طولی است؛ بدین معنا که موجودات عالم، بهره‌های متفاوتی از حقیقت واحد وجود دارند و هر مرتبه عالی‌تر، از کمال و فعلیت بیشتری برخوردار است. این نگرش نه تنها در تبیین نظام هستی، بلکه در فهم جایگاه انسان، رهبری و ولایت نیز نقش بنیادین ایفا می‌کند.

قرب الهی سیر کند. از این منظر، انسان صرفاً موجودی اجتماعی یا سیاسی نیست، بلکه موجودی است که غایت نهایی او وصول به کمال و قرب الهی است.

بر اساس مبانی حکمت متعالیه، همه انسان‌ها از استعداد خلافت الهی برخوردارند، اما تحقق کامل این مقام تنها در انسان‌هایی امکان‌پذیر است که مراتب عالی کمال وجودی را طی کرده باشند. از این رو، میان «خلافت عامه الهی» که شامل همه انسان‌هاست و «خلافت خاصه الهی» که ویژه انسان‌های برگزیده است، تمایز وجود دارد. انسان به طور عام جانشین خداوند در زمین محسوب می‌شود و با تصرف در عالم طبیعت، زمینه تحقق اراده الهی را در عرصه‌های مختلف فراهم می‌آورد؛ اما مقام هدایت و رهبری جامعه، که از شئون خلافت خاصه الهی است، به انسان‌هایی اختصاص دارد که به مرتبه‌ای ممتاز از کمال علمی و عملی دست یافته‌اند (امیدی، ۱۳۹۵: ۱۵۵). جوادی آملی نیز در تفسیر خود از حکمت متعالیه بر این نکته تأکید دارد که خلافت الهی مقامی انتصابی است که تنها به انسان‌های کامل و معصوم و در زمان غیبت به نائبان ایشان تعلق می‌گیرد، «عالمان دین هم بلاواسطه و هم مع‌الواسطه، رهبری و راهنمایی جامعه را برعهده گرفته‌اند. البته به صورت مع‌الواسطه، همه کارهای اجرایی برعهده اینهاست. اینها سه سفر از اسفار چهارگانه را در این رهبری برعهده گرفته‌اند» (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۲۴۷).

در این چارچوب، پیامبران، امامان و اولیای الهی کامل‌ترین مصادیق انسان کامل و صاحبان خلافت خاصه الهی به شمار می‌روند. آنان به دلیل برخورداری از مراتب عالی معرفت، عدالت و قرب الهی، صلاحیت هدایت انسان‌ها را در عرصه فردی و اجتماعی دارا هستند. از منظر ملاصدرا، مشروعیت رهبری در نهایت به همین نسبت میان ولایت، کمال وجودی و خلافت الهی بازمی‌گردد.

ملاصدرا در تبیین جایگاه انسان کامل، به اسفار اربعه اشاره می‌کند و معتقد است که سالک پس از طی مراحل سلوک و وصول به مقام قرب الهی، در سفر چهارم به میان خلق بازمی‌گردد تا در پرتو حق، عهده‌دار هدایت و تدبیر جامعه شود (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۱۳). در نتیجه، رهبری سیاسی در حکمت متعالیه صرفاً یک موقعیت اجتماعی یا قراردادی نیست، بلکه مرتبه‌ای از مراتب کمال انسانی و تجلی خلافت الهی در عرصه حیات اجتماعی است.

در این چارچوب، هدایت انسان در مسیر کمال تنها به دوران حضور پیامبران و امامان محدود نمی‌شود، بلکه تداوم این هدایت در عرصه اجتماعی و دینی از طریق عالمان و مجتهدان واجد شرایط نیز پیگیری می‌شود. ملاصدرا با ترسیم سیر تکاملی سالک در اسفار

ملاصدرا در آثار خود بر این نکته تأکید می‌کند که انسان علاوه بر نیازهای مادی، دارای نیازهای معرفتی، اخلاقی و معنوی است و بدون هدایت صحیح، امکان دستیابی به کمال مطلوب را نخواهد داشت. از این رو، جامعه انسانی برای سامان‌یافتن حیات فردی و جمعی خویش به رهبری نیازمند است که بتواند مسیر صحیح زندگی دنیوی و اخروی را تبیین کند. وی در این باره می‌نویسد:

«مردم در تدبیر معاش و معاد خود نیازمند کسی هستند که به امورشان رسیدگی کند و راه نجات و سعادت را به آنان بیاموزد؛ زیرا نیاز به چنین فردی برای بقای نوع انسان ضروری است» (ملاصدرا، ۱۳۸۷: ۱۴).

بر اساس این نگرش، حکومت صرفاً نهادی برای حفظ نظم عمومی نیست، بلکه بخشی از سازوکار هدایت الهی در جامعه انسانی به شمار می‌آید. به همین دلیل، میان دین و سیاست جدایی وجود ندارد و تدبیر جامعه باید در راستای غایت نهایی آفرینش انسان سامان یابد. نجف‌لک‌زایی با تحلیل مبانی سیاسی حکمت متعالیه بر این باور است که تفکر سیاسی ملا صدرا، تفکری غایت‌مدار و هدف‌محور است، در این تفکر، همه عناصر فکری و عملی به سوی خدا، قیامت، خیر و سعادت و تکامل انسان تنظیم می‌شود و بهترین نیت‌ها و انگیزه‌ها که به خدا نزدیک‌تر است می‌تواند سکandar جامعه و رهبر آن باشد (نجف‌لک‌زایی، ۱۳۷۸: ۲۲۰).

خود ملاصدرا نیز در این زمینه با بیانی رسا تصریح می‌کند: «دین و دنیا، دین و سیاست، دنیا و آخرت و عالم ماده و معنا مکمل یکدیگر، و بلکه لازم و ملزوم همانند سیاست بدون شریعت هم چون جسم بدون روح است» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۰: ۵۶۸). بنابراین دولت هادی به منزله دولت نمونه در مکتب حکمت سیاسی متعالیه، دولتی غایت‌مدار است.

در نتیجه، قاعده لطف در حکمت متعالیه صرفاً یک اصل کلامی نیست، بلکه مبنایی برای فهم ضرورت رهبری دینی و سیاسی جامعه محسوب می‌شود. بر پایه این اصل، استمرار هدایت الهی در عرصه اجتماعی اقتضا می‌کند که جامعه از رهبری برخوردار باشد که بتواند زمینه حرکت انسان‌ها به سوی کمال و سعادت را فراهم سازد.

۳-۲. مبانی انسان‌شناختی مشروعیت حکومت

۳-۲-۱. انسان کامل و خلافت الهی

در حکمت متعالیه، تبیین مشروعیت حکومت بدون توجه به جایگاه انسان و غایت وجودی او امکان‌پذیر نیست. ملاصدرا با ابتدا بر مبانی انسان‌شناختی خویش، انسان را موجودی می‌داند که در مسیر تکامل وجودی قرار دارد و می‌تواند از مراتب نازل مادی تا عالی‌ترین مراتب

اربعه، بر این نکته تأکید دارد که پیامبران، امامان و مجتهدان وظیفه هدایت و راهنمایی انسان را در مسیر وصول به کمال برعهده دارند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۱: ۱۳۱).

۳-۲-۲. حرکت جوهری و کمال سیاسی انسان

نظریه حرکت جوهری یکی از مهم‌ترین نوآوری‌های فلسفی ملاصدرا و از مبانی اساسی انسان‌شناسی او به شمار می‌رود. بر اساس این نظریه، حقیقت انسان در ذات خود پیوسته در حال حرکت، شدن و استکمال است و هیچ مرتبه‌ای از وجود انسانی را نمی‌توان امری ایستا و ثابت تلقی کرد. حرکت جوهری نه تنها سیر فردی انسان به سوی کمال را تبیین می‌کند، بلکه مبنایی برای فهم ضرورت هدایت اجتماعی و سیاسی نیز فراهم می‌آورد.

از منظر ملاصدرا، جامعه انسانی بستری برای تحقق استعدادهای وجودی انسان است و یکی از کارکردهای اصلی حکومت، فراهم ساختن شرایط لازم برای رشد عقلانی، اخلاقی و معنوی افراد جامعه است. از این رو، حکومت مطلوب صرفاً وظیفه تأمین امنیت و نظم اجتماعی را برعهده ندارد، بلکه باید زمینه تعالی انسان‌ها و حرکت آنان به سوی سعادت را نیز فراهم سازد. بر همین اساس، ملاصدرا بر ضرورت وجود رهبری تأکید می‌کند که افزون بر برخورداری از توان تدبیر امور اجتماعی، واجد مراتب عالی معرفت و فضیلت نیز باشد. وی معتقد است انسان‌ها برای تنظیم امور زندگی خویش و پیمودن مسیر سعادت، به راهبری نیاز دارند که بتواند مصالح دنیوی و اخروی آنان را تشخیص دهد و جامعه را در مسیر کمال هدایت کند. از این رو، قانون‌گذار و رهبر جامعه باید دارای ویژگی‌هایی فراتر از افراد عادی باشد و توانایی هدایت همه‌جانبه انسان را داشته باشد، ملاصدرا در این باره می‌نویسد: «مردم در تدبیر معاش و معاد خود نیازمند کسی هستند که به امورشان رسیدگی کند و روش زندگی دنیوی و راه نجات اخروی را به آنان بیاموزد. آنان به قانون‌گذار عدالت‌گستر نیازمندند و او به ناچار باید کسی باشد که ویژگی‌هایی ممتاز و متمایز از مردم داشته باشد... نیاز به چنین فردی در بقای نوع بشر و شکوفایی وجودی‌اش اهمیتی بیش از منفعتی دارد که برای بقای انسان غیر ضروری به نظر می‌رسد» (ملاصدرا، ۱۳۸۷: ۱۴).

در نتیجه، حرکت جوهری در حکمت متعالیه صرفاً یک نظریه هستی‌شناختی نیست، بلکه دلالت‌های مهمی در حوزه فلسفه سیاسی دارد. بر مبنای این نظریه، مشروعیت حکومت با غایت

کمالی انسان و ضرورت هدایت او پیوند می‌یابد و رهبری سیاسی زمانی معنا پیدا می‌کند که در خدمت رشد و تعالی وجودی انسان قرار گیرد. چنین نگرشی، جایگاه انسان کامل و رهبر الهی را در ساختار مشروعیت سیاسی تبیین می‌کند و زمینه نظری لازم برای فهم نسبت میان حکومت، ولایت و هدایت را فراهم می‌سازد.

۳-۳. مبانی کلامی مشروعیت حکومت

۳-۳-۱. نصب الهی و جایگاه ولایت

در کنار مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی، مبانی کلامی نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در تبیین مشروعیت حکومت در حکمت متعالیه دارند. ملاصدرا با تأثیرپذیری از سنت کلامی و فلسفی شیعه، مسئله رهبری جامعه را در امتداد نظام هدایت الهی تفسیر می‌کند. از این منظر، ولایت صرفاً یک نهاد سیاسی یا اجتماعی نیست، بلکه مرتبه‌ای از مراتب هدایت الهی است که در عالم انسانی ظهور می‌یابد.

در اندیشه صدرایی، خداوند به عنوان منشأ همه کمالات و مرجع نهایی تشریع و هدایت، سرچشمه اصلی ولایت نیز به شمار می‌رود. از این رو، هرگونه ولایت مشروع باید در نهایت به ولایت الهی منتهی شود. این تلقی از ولایت، ریشه در نگرش توحیدی ملاصدرا به هستی دارد؛ نگرشی که براساس آن، همه مراتب عالم در پیوند با مبدأ هستی معنا پیدا می‌کنند و هیچ شئی از شئون انسانی را نمی‌توان مستقل از اراده و حکمت الهی تبیین کرد.

ملاصدرا بر این باور است که پیامبران و اولیای الهی به دلیل برخورداری از مراتب عالی کمال وجودی و علم الهی، شایستگی هدایت جامعه را دارند و ولایت آنان ادامه ولایت الهی در عالم انسانی است. در این چارچوب، رهبری سیاسی نه صرفاً یک منصب اجرایی، بلکه یکی از شئون ولایت محسوب می‌شود و از همین رو باید با معیارهای دینی و الهی سنجیده شود. ملاصدرا رهبر حکومت اسلامی را رئیس اول می‌داند و از نظر وی رئیس اول یا همان رهبر حکومت اسلامی باید دارای نفسی کامل بوده و در مرتبه عقل بالفعل باشد؛ «به قوه حساسه و محرکه‌اش مباشر سلطنت گردد و احکام الهیه را جاری گرداند، و با دشمنان خدا محاربه کند و دفع کند دشمن را از مدینه فاضله، و با مشرکین و فاسقین از اهل مدینه جاهله و ظالمه و فاسقه مقاتله کند تا برگردند به سوی امر خدا» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۱: ۵۶۳). دین و دنیا، دین و سیاست، دنیا و آخرت و عالم ماده و معنا مکمل یکدیگر، و بلکه لازم و ملزوم هم هستند. سیاست بدون شریعت همچون جسد بدون روح است.

چنین رهبری کمتر از نیاز آن به سایر ضروریات زندگی نیست؛ زیرا بدون هدایت صحیح، امکان دستیابی به غایت آفرینش و سعادت انسانی فراهم نخواهد شد (ملاصدرا، ۱۳۸۷: ۱۴).

بر این اساس، در عصر حضور معصومان(ع)، هدایت دینی و سیاسی جامعه برعهده امامان قرار دارد و در عصر غیبت نیز مسئله تداوم این هدایت به عنوان یکی از پرسش‌های اساسی اندیشه سیاسی شیعه مطرح می‌شود. در اینجا مفهوم «نیابت» اهمیت پیدا می‌کند. نیابت در سنت شیعی به معنای جانشینی در انجام بخشی از شؤون امام است و در چارچوب نظام ولایت معنا می‌یابد. از این رو، فهم جایگاه رهبری سیاسی در عصر غیبت مستلزم تبیین نسبت آن با امامت و ولایت است.

در حکمت متعالیه، همان گونه که هدایت الهی دارای ساختاری طولی و پیوسته است، رهبری جامعه نیز باید در امتداد همین ساختار فهم شود. به بیان دیگر، مشروعیت سیاسی از منظر صدرایی صرفاً مسئله‌ای قراردادی یا مبتنی بر توافق اجتماعی نیست، بلکه در ارتباط با نظام هدایت الهی، قاعده لطف، ولایت و انسان کامل تفسیر می‌شود. از همین رو، هر نظریه‌ای درباره منشأ مشروعیت حکومت در عصر غیبت، ناگزیر باید نسبت خود را با این مبانی روشن سازد.

برآیند مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و کلامی حکمت متعالیه نشان می‌دهد که مشروعیت حکومت در این مکتب فلسفی بر پیوند میان ولایت الهی، هدایت انسان و غایت کمالی جامعه استوار است. این چارچوب نظری، مبنای مناسبی برای بررسی و ارزیابی دیدگاه‌های مختلف درباره منشأ مشروعیت حکومت، از جمله نظریه انتخابی ولایت فقیه، فراهم می‌آورد. لذا، بررسی مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و کلامی حکمت متعالیه نشان می‌دهد که ملاصدرا اگرچه نظریه‌ای مستقل و مدون درباره دولت ارائه نکرده است، اما در آثار مختلف خود گزاره‌هایی را مطرح کرده که می‌توان از آنها چارچوبی نسبتاً منسجم برای فهم جایگاه رهبری و مشروعیت سیاسی استخراج کرد. جدول زیر مهم‌ترین این گزاره‌ها و دلالت‌های آنها در بحث مشروعیت حکومت را نشان می‌دهد.

بنابراین دولت هادی به منزله دولت نمونه در مکتب حکمت سیاسی متعالیه، دولتی غایت‌مدار است. در این تفکر همه عناصر فکری و عملی به سوی خدا، قیامت و خیر و سعادت و تکامل انسان تنظیم می‌شوند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۰: ۵۶۸).

در تفسیر آیت‌الله جوادی آملی از حکمت صدرایی نیز «این طور نیست که رأی مردم در مشروعیت دخالت داشته باشد به گونه‌ای که این رأی موجب نفوذ در حوزه مشروعیت باشد... حوزه مشروعیت همیشه از تطرق مردمی مصون است و حوزه مقبولیت همیشه برای تطرق مردمی باز می‌باشد»، وی معتقد است که در نظام حکمت متعالیه، انسان به دلیل «نقص وجودی» و نیاز دائمی به هدایت الهی، در همه مراتب حیات فردی و اجتماعی نیازمند ولی و راهبر است. از این رو، ولایت در امتداد سلسله تدبیر الهی از خداوند به فرشتگان، پیامبران، امامان و سپس عالمان جامع «فقه اکبر و فقه اصغر» منتقل می‌شود. در این چارچوب، ولی فقیه صرفاً فقیه احکام نیست، بلکه «حکیم قرآنی» و انسانی جامع است که علاوه بر دانش فقهی، از حکمت، اخلاق، معرفت الهی و توان تدبیر جامعه برخوردار بوده و به عنوان واسطه میان امام معصوم(ع) و مردم، مسئول هدایت و اداره جامعه بر اساس شریعت الهی است. بنابراین مشروعیت حکومت از جانب خداوند ناشی می‌شود و نقش مردم در حوزه مقبولیت و تحقق خارجی حکومت معنا می‌یابد، نه در منشأ مشروعیت آن (جوادی آملی، ۱۳۷۸).

۳-۲- نسبت امامت، نیابت و رهبری سیاسی

یکی از نتایج منطقی مبانی کلامی حکمت متعالیه، پیوند وثیق میان امامت، ولایت و رهبری سیاسی است. در اندیشه شیعی که ملاصدرا نیز در چارچوب آن می‌اندیشد، امامت صرفاً منصبی عبادی یا اخلاقی نیست، بلکه استمرار هدایت الهی در جامعه انسانی محسوب می‌شود. از این رو، امام علاوه بر مرجعیت دینی، دارای شأن هدایت اجتماعی و سیاسی نیز هست.

ملاصدرا در آثار خود بر ضرورت وجود راهبر الهی برای اداره جامعه تأکید می‌کند و معتقد است که انسان‌ها برای تدبیر صحیح زندگی فردی و اجتماعی خویش به رهبری نیاز دارند که بتواند میان مصالح دنیوی و اخروی آنان جمع کند. به اعتقاد وی، نیاز جامعه به

جدول ۱. گزاره‌های مرتبط با رهبری سیاسی و مشروعیت حکومت در آثار ملاصدرا

گزاره صدرایی	دلالت در بحث مشروعیت حکومت
«و چنانکه برای همه خلیفه است که واسطه است میان ایشان و حق تعالی، باید که برای هر اجتماع جزئی، والیان و حکامی باشند از جانب آن خلیفه، و ایشان پیشوایان و علمایند ... پس عالم به ولی قریب است و ولی به نبی و نبی به ملک و ملک به حق تعالی» (صدرالدین شیرازی، بی‌تا: ۵۶۹).	رهبری سیاسی در چارچوبی طولی و مبتنی بر سلسله‌مراتب هدایت تفسیر می‌شود؛ به‌گونه‌ای که میان خداوند، پیامبران، اولیا و عالمان دینی نوعی پیوستگی در امر هدایت و رهبری جامعه برقرار است.
«حکیم الهی و عارف ربانی، سرور عالم است و به ذات کامل خود، که منور به نور حق است و فروغ‌گیرنده از پرتوهای الهی است، سزاوار است تا نخستین مقصود خلقت باشد و فرمانروا بر همگی خلائق...» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۱: ۷۴).	ملاک شایستگی رهبری در حکمت متعالیه، کمال وجودی، معرفت الهی و برخورداری از مراتب عالی حکمت و عرفان است؛ از این‌رو، مشروعیت رهبری با ویژگی‌های وجودی و معنوی رهبر پیوند می‌یابد.
«این سزاواری سروری در او، ودیعه خدایی است و فرقی نمی‌کند که دیگران او را بشناسند و فرمانش برند و یا نشناسند و منکرش باشند» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۱: ۷۴).	ملاصدرا میان شایستگی ذاتی برای رهبری و پذیرش اجتماعی آن تفکیک قائل می‌شود و نشان می‌دهد که تحقق خارجی اقتدار سیاسی و مقبولیت اجتماعی، مفهومی متمایز از منشأ شایستگی رهبری است.
«امامت امام و فلسفه فیلسوف و سروری سروران در اثر نبودن وسائلی که بدان خواست‌های خود انجام توانند داد و یا نبودن افرادی که لازم است تا در راه تحقق اهدافشان به کار گیرند، فساد نپذیرد و تباهی نگیرد» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۱: ۶۹).	رهبری و امامت در اندیشه ملاصدرا از ارکان ضروری سامان اجتماعی و تحقق غایات انسانی به شمار می‌روند و فقدان آنها موجب اختلال در مسیر هدایت و کمال جامعه خواهد شد.

می‌کند. از این منظر، ولایت نه محصول قرارداد اجتماعی، بلکه مرتبه‌ای از کمال وجودی است که بر اساس نظام تکوینی به صاحبان آن تعلق می‌گیرد. بنابراین، در چارچوب تشکیک وجود، منشأ ولایت در مرتبه‌ای فراتر از اراده عمومی قرار دارد و مشروعیت سیاسی نمی‌تواند صرفاً بر انتخاب و قرارداد اجتماعی مبتنی باشد.

۴-۳-۲. انسان کامل و منشأ حق رهبری

دومین مبنای مهم حکمت متعالیه، نظریه انسان کامل است. ملاصدرا انسان کامل را مظهر جامع اسمای الهی و خلیفه خداوند در زمین می‌داند؛ انسانی که به واسطه سیر تکاملی نفس و وصول به مرتبه عقل بالفعل، توانایی دریافت و ابلاغ هدایت الهی را پیدا می‌کند. در این نگرش، حق رهبری جامعه از کمال وجودی و قرب الهی ناشی می‌شود، نه از اراده و خواست اکثریت.

ملاصدرا در تبیین رئیس مدینه فاضله، وی را صاحب نفس کامل و برخوردار از قوه قدسیه معرفی می‌کند که قادر است مصالح دنیوی و اخروی جامعه را تشخیص دهد و انسان‌ها را به سوی سعادت حقیقی هدایت کند. از این‌رو، رهبری سیاسی در حکمت متعالیه امتداد مقام خلافت الهی است و به کسانی تعلق می‌گیرد که از حیث معرفت، عدالت و کمال معنوی شایستگی این جایگاه را دارند. چنین برداشتی با نظریه انتصاب الهی سازگار است؛ زیرا منشأ حق رهبری را در شایستگی‌های وجودی مورد تأیید خداوند جستجو می‌کند، نه در صرف انتخاب مردمی.

۴-۳-۴. دلالت مبانی حکمت متعالیه بر نظریه انتصابی ولایت فقیه

تحلیل مبانی فلسفه سیاسی ملاصدرا نشان می‌دهد که نظریه ولایت انتصابی فقیه صرفاً بر استدلال‌های فقهی استوار نیست، بلکه ریشه در مجموعه‌ای از مبانی وجودشناختی، انسان‌شناختی و کلامی حکمت متعالیه دارد. در این چارچوب، مشروعیت سیاسی از نظام تشریعی منفک نیست، بلکه امتداد نظام تکوینی و سلسله مراتب وجودی عالم محسوب می‌شود. از این‌رو، می‌توان نشان داد که اصول بنیادین حکمت متعالیه، از جمله تشکیک وجود، نظریه انسان کامل، قاعده لطف و تداوم ولایت در عصر غیبت، به نحو منطقی از نظریه انتصابی رهبری دینی حمایت می‌کنند.

۴-۳-۱. تشکیک وجود و سلسله‌مراتب ولایت

یکی از مبانی اساسی حکمت متعالیه، نظریه تشکیک وجود است. بر اساس این نظریه، وجود حقیقتی واحد اما دارای مراتب مختلف شدت و ضعف است و موجودات عالم در یک سلسله طولی از کمالات وجودی قرار دارند. در چنین دستگاهی، ولایت نیز از شئون وجود تلقی می‌شود؛ بدین معنا که هرچه مرتبه وجودی موجودی کامل‌تر باشد، بهره‌او از ولایت و هدایت بیشتر خواهد بود. در رأس این سلسله، خداوند قرار دارد و پس از او پیامبران، اوصیا و اولیای الهی در مراتب گوناگون ولایت قرار می‌گیرند.

ملاصدرا امامت را استمرار حقیقت نبوت و لازمه نظام هدایت الهی می‌داند و بر ضرورت وجود ولی الهی در همه اعصار تأکید

۳-۳-۴. قاعده لطف و ضرورت انتصاب الهی

قاعده لطف از مهم‌ترین مبانی کلامی مورد پذیرش متفکران شیعه و از اصول مؤثر در فلسفه سیاسی ملاصدراست. بر اساس این قاعده، خداوند حکیم آنچه را موجب هدایت بندگان و تقرب آنان به سعادت می‌شود، فراهم می‌سازد و ترک آن با حکمت الهی ناسازگار است. وجود رهبر الهی در جامعه از مصادیق روشن لطف الهی محسوب می‌شود؛ زیرا مردم را به اطاعت نزدیک و از انحراف دور می‌کند.

بر این اساس، تعیین رهبر جامعه نمی‌تواند به طور کامل به تشخیص مردم واگذار شود؛ زیرا شناخت کامل‌ترین و شایسته‌ترین فرد برای هدایت جامعه فراتر از توان عموم افراد است. از این‌رو، مقتضای قاعده لطف آن است که خداوند مسیر شناسایی و نصب رهبران الهی را مشخص کند. ملاصدرا نیز با تبیین استمرار ولایت پس از پیامبر(ص) و ائمه(ع)، انتصاب الهی را لازمه نظام هدایت و فیض الهی می‌داند. بنابراین، مشروعیت سیاسی در این چارچوب پیش از آنکه به رأی مردم وابسته باشد، به جعل و اذن الهی بازمی‌گردد.

۴-۳-۴. نیابت فقها در عصر غیبت

نتیجه منطقی مبانی پیش‌گفته، تبیین جایگاه فقه‌های جامع‌الشرایط در عصر غیبت است. ملاصدرا پس از بیان مراتب ولایت انبیا و ائمه(ع)، از مجتهدان وارسته و جامع علوم عقلی و نقلی به عنوان مظاهر نبوت نبوی و ولایت علوی یاد می‌کند و آنان را شایسته هدایت امت اسلامی می‌داند. به اعتقاد وی، این گروه به سبب برخورداری از علم، عدالت، تقوا و صلاحیت‌های رهبری، در امتداد سلسله ولایت قرار می‌گیرند و مرجعیت دینی و اجتماعی جامعه را برعهده دارند.

در این چارچوب، ولایت فقیه نه یک وکالت صرف از جانب مردم، بلکه نوعی نیابت از نظام ولایت الهی تلقی می‌شود. هرچند فقیه از عصمت برخوردار نیست، اما در محدوده اجتهاد معتبر و بر اساس احکام شریعت، وظیفه هدایت و اداره جامعه را برعهده دارد. بدین ترتیب، نیابت فقها در عصر غیبت از مبانی وجودشناختی و کلامی حکمت متعالیه قابل استنتاج است و حلقه اتصال میان ولایت معصومان(ع) و رهبری جامعه اسلامی در دوران غیبت به شمار می‌رود.

برآیند این چهار مبنا نشان می‌دهد که در دستگاه فلسفی ملاصدرا، مشروعیت سیاسی در امتداد سلسله ولایت الهی تفسیر می‌شود. تشکیک وجود، انسان کامل، قاعده لطف و نیابت فقها همگی بر این نکته دلالت دارند که رهبری جامعه اسلامی از سنخ جعل و اذن الهی است و نقش مردم بیش از آنکه منشأ مشروعیت باشد، در کشف، پذیرش و تحقق خارجی این رهبری معنا پیدا می‌کند. از این‌رو، نظریه انتصابی ولایت فقیه را می‌توان یکی از نتایج سازگار با مبانی فلسفی حکمت متعالیه دانست.

۴. نظریه انتخابی ولایت فقیه و مؤلفه‌های آن

نظریه انتخابی ولایت فقیه یکی از رویکردهای معاصر در تبیین مشروعیت حکومت اسلامی در عصر غیبت است. برخی پژوهشگران شکل‌گیری نظریه انتخابی ولایت فقیه را در چارچوب مباحث جدید مربوط به مردم‌سالاری و بازاندیشی در نسبت دین و سیاست تحلیل کرده‌اند (برجی، ۱۳۸۵: ۳۸۵). این نظریه در برابر دیدگاه انتصابی قرار می‌گیرد و بر نقش اراده عمومی در تعیین حاکم اسلامی تأکید می‌کند. طرفداران این نظریه معتقدند که اگرچه دین، ویژگی‌ها و شرایط لازم برای زمامداری جامعه اسلامی را تبیین کرده است، اما تعیین شخص حاکم و اعطای حق اعمال ولایت به او از طریق انتخاب مردم یا نمایندگان آنان صورت می‌گیرد. بر این اساس، مشروعیت سیاسی صرفاً به دارا بودن شرایط علمی و اخلاقی وابسته نیست، بلکه تحقق آن به پذیرش و انتخاب عمومی نیز نیازمند است.

در میان مدافعان این دیدگاه، تبیین‌های متفاوتی از نقش مردم، جایگاه خبرگان و حدود اختیارات حاکم ارائه شده است، اما در مجموع می‌توان سه مؤلفه اصلی را در نظریه انتخابی شناسایی کرد: منشأ مشروعیت، جایگاه مردم و خبرگان، و تفسیر وکالتی از حکومت.

نظریه انتخابی ولایت فقیه در ادبیات فقه سیاسی شیعه عمدتاً در برابر دیدگاه انتصابی شکل گرفته است. در نظریه انتصابی، مشروعیت ولایت فقیه به نصب شرعی و الهی بازمی‌گردد و نقش مردم عمدتاً در تحقق و استقرار حکومت تفسیر می‌شود. امام خمینی(ره) با تأکید بر ضرورت وجود «ولی امر» برای اجرای احکام اسلام، حفظ نظم اجتماعی و جلوگیری از سلطه طاغوت، مشروعیت حکومت اسلامی را در امتداد ولایت الهی تبیین می‌کند (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۴۰). همچنین از دیدگاه وی، در عصر غیبت، ولایت جامعه اسلامی از سوی شارع مقدس به فقه‌های عادل و اگذار شده است و حکومت فاقد این پشتوانه شرعی در قلمرو ولایت طاغوت قرار می‌گیرد (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۲۵۳؛ امام خمینی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۴۸۸-۴۸۹).

۴-۱. منشأ مشروعیت

مهم‌ترین ویژگی نظریه انتخابی، تبیین خاص آن از منشأ مشروعیت سیاسی است. بر اساس این دیدگاه، شارع مقدس شخص یا اشخاص معینی را برای رهبری جامعه اسلامی منصوب نکرده است، بلکه شرایط و ویژگی‌های لازم برای زمامداری را مشخص ساخته و انتخاب فرد واجد شرایط را به مردم واگذار کرده است. در این چارچوب، فقیه جامع‌الشرایط پیش از انتخاب عمومی، صرفاً صلاحیت احراز مقام رهبری را داراست و اعمال ولایت سیاسی او منوط به گزینش مردم خواهد بود. در میان فقیهان و اندیشمندان معاصر، افرادی همچون حسینعلی منتظری، مهدی

ولایت سیاسی در آیات و روایات به صراحت بیان نشده و نظریه انتصاب حاصل برداشت فقیهان از برخی متون دینی است. از نظر وی، حکومت دینی حکومتی است که اهداف و ارزش‌های دینی را دنبال کند و قوانین آن با شریعت ناسازگار نباشد؛ اما تحقق چنین حکومتی از طریق انتخاب مردم و پذیرش عمومی صورت می‌گیرد. به همین دلیل، حکومت انتصابی بدون رأی و گزینش شهروندان قابلیت تحقق ندارد (کدیور، ۱۳۸۰: ۴۲).

۴-۲. جایگاه مردم و خبرگان

در نظریه انتخابی، مردم نقش محوری در شکل‌گیری حکومت دارند. برخلاف برخی قرائت‌های انتصابی که نقش مردم را عمدتاً در تحقق و استقرار حکومت تفسیر می‌کنند، در این دیدگاه انتخاب مردم بخشی از فرایند مشروعیت‌بخشی به قدرت سیاسی محسوب می‌شود. از این منظر، اراده عمومی صرفاً ابزار کشف حاکم نیست، بلکه در اعطای حق زمامداری نیز نقش دارد.

با این حال، نظریه انتخابی نقش مردم را معمولاً در چارچوب معیارهای دینی و قانونی تفسیر می‌کند. بدین معنا که انتخاب عمومی نمی‌تواند به گزینش هر فردی منجر شود، بلکه باید در محدوده افرادی صورت گیرد که از شرایط لازم برای اداره جامعه اسلامی برخوردار باشند. در نتیجه، میان اصل انتخاب عمومی و لزوم برخورداری رهبر از صلاحیت‌های دینی و مدیریتی جمع می‌شود. در این میان، خبرگان جایگاهی واسطه‌ای پیدا می‌کنند. وظیفه آنان تشخیص و معرفی افراد واجد صلاحیت برای تصدی رهبری است، اما انتخاب نهایی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به مردم بازمی‌گردد. بر این اساس، خبرگان نقش کارشناسی و احراز صلاحیت را برعهده دارند، در حالی که تحقق رهبری سیاسی وابسته به پذیرش عمومی است.

از منظر طرفداران نظریه انتخابی، چنین سازوکاری علاوه بر حفظ معیارهای دینی، امکان مشارکت سیاسی شهروندان را نیز فراهم می‌کند و میان دین‌داری و مردم‌سالاری جمع می‌نماید.

امام خمینی (ره) در نامه‌ای به آقای مشکینی تصریح می‌کند که اگر مردم به خبرگان رأی دهند تا مجتهد عادل را برای رهبری تعیین کنند، و خبرگان نیز شخصی را برگزینند، آن فرد به طور قهری مورد قبول مردم است و «ولی منتخب مردم» می‌شود و حکمش نافذ است. ایشان همچنین در پاسخ به استفتایی، ولایت را همه‌جانبه می‌داند، اما تشکیل حکومت را بسته به آراء اکثریت مسلمانان می‌داند که در صدر اسلام از آن به «بیعت» تعبیر می‌شده است (امام خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۲۸۴). برخی شارحان نظریه انتخابی نیز بر این باورند که رأی مستقیم

حائری یزدی، محمدمهدی آصفی، نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، محمدمهدی شمس‌الدین و محمدجواد مغنیه از مدافعان این رویکرد به شمار می‌روند و هر یک با استناد به ادله فقهی، عقلی و تاریخی از نقش مردم در مشروعیت سیاسی دفاع کرده‌اند (فرجی، ۱۳۸۵: ۳۸۹). شمس‌الدین در این زمینه تصریح می‌کند که حکومت در اسلام بر پایه انتخاب و بیعت مردم استوار است و مشروعیت حاکم از مقبولیت عمومی نشأت می‌گیرد (شمس‌الدین، ۱۴۱۲ق: ۱۲۵)، صالحی نجف‌آبادی نیز با تکیه بر سیره و عقل، مشروعیت حکومت فقیه را منوط به انتخاب و نظارت مردم می‌داند (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۶۳: ۸۷).

به نظر آنان حاکمیت فقیه منشاء الهی ندارد و نیازمند مقبولیت مردم است و مشروعیت و یا حداقل مقبولیت ولایت فقیه، منوط به نظر مردم خواهد بود (کواکبیان، ۱۳۷۷: ۴۹۶).

واعظی در تبیین این دیدگاه تصریح می‌کند که ولی فقیه منصوب شارع نیست، بلکه شارع مردم را مکلف ساخته است که از میان فقه‌های واجد شرایط، فرد شایسته را برای رهبری برگزینند. از این منظر، فقیه پس از انتخاب مردم حق تصرف در امور عمومی و اداره جامعه را پیدا می‌کند (واعظی، ۱۳۷۸: ۱۰۹). صالحی نجف‌آبادی میان دو مفهوم «ولایت فقیه به معنای خبری» و «ولایت فقیه به معنای انشایی» تفاوت بنیادین قائل می‌شود. از دیدگاه او، ولایت خبری به این معناست که فقیهان عادل بدون توجه به خواست مردم، از جانب شارع بر آنان حاکم هستند و مردم اساساً حق انتخاب رهبر سیاسی را ندارند. در مقابل، ولایت انشایی ایجاب می‌کند که مردم خود با آگاهی و بر اساس معیارهای اسلامی و عقلی، شایسته‌ترین فرد را برگزینند و ولایت را به او واگذار نمایند (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۶۳: ۹۵).

بر همین اساس، برخی نظریه‌پردازان این دیدگاه میان «صلاحیت رهبری» و «مشروعیت اعمال ولایت» تفکیک قائل می‌شوند. به اعتقاد آنان، فقه‌های جامع‌الشرایط نامزد‌های بالقوه تصدی رهبری هستند، اما تعیین رهبر بالفعل از طریق سازوکار انتخاب عمومی صورت می‌گیرد. بنابراین منشأ مشروعیت سیاسی، انتخاب مردم است و نه انتصاب مستقیم فقیه به ولایت. منتظری با استناد به حکم مستقل عقل، هرج‌ومرج، فتنه و نبودن نظام عادلانه را نکوهیده می‌داند. از نظر او، اقامه نظام، حفظ مصالح عمومی و دفاع در برابر دشمنان، جز از طریق دولتی صالح، عادل و مقتدر میسر نیست. چنین دولتی نیز جز با خضوع و اطاعت مردم در برابر حاکم تحقق نمی‌یابد. به باور او، دولت یا از راه نصب الهی شکل می‌گیرد یا از راه زور و غلبه، و یا از طریق انتخاب مردم که نوع آن را مشخص می‌کنند (منتظری، ج ۱: ۲۸۴).

در همین چارچوب، کدیور معتقد است که انتصاب فقه‌ها به

دلیل فقاقت، دارای ولایت بالفعل نیست، بلکه شایستگی آن را دارد (معرفت، به نقل از ایزدهی، ۱۳۸۷: ۹۵).

بر پایه این تفسیر، همان گونه که موکل اختیار اعطای وکالت را دارد، حدود اختیارات وکیل نیز می تواند توسط موکلان تعیین شود. از این رو، مردم می توانند محدوده اختیارات حاکم، مدت تصدی او و حتی سازوکار عزل وی را مشخص کنند. در نتیجه، ولایت سیاسی در این نظریه صورتی قراردادی و مبتنی بر رضایت عمومی پیدا می کند و استمرار آن نیز به تداوم این رضایت وابسته خواهد بود.

بررسی آثار نظریه پردازان دیدگاه انتخابی نشان می دهد که این نظریه بر چند مؤلفه بنیادین استوار است: نفی ولایت فعلی فقها صرفاً برپایه نصب، تأکید بر نقش انتخاب عمومی در تحقق رهبری، تبیین رابطه مردم و حاکم در قالب وکالت سیاسی و وابسته دانستن فعلیت ولایت به پذیرش اجتماعی. مهم ترین گزاره های این دیدگاه و دلالت های آنها در جدول زیر ارائه شده است. منتظری با تأکید بر اینکه نصب عام در عصر غیبت چه از نظر ثبوتی و چه اثباتی منتفی است، نتیجه می گیرد که حکومت اسلامی در زمان غیبت انتخابی است و حق تعیین سرنوشت سیاسی و انتخاب حاکم از میان واجدان شرایط به مردم واگذار شده است. وی ولایت فقیه را از نوع «انشایی» می داند، نه «خبری». همچنین حکومت را معاهده ای دوطرفه میان حاکم و مردم می شمارد که به امضای شارع رسیده و از نوع «اذن به غیر» یا «وکالت به معنای اخص» نیست، بلکه ایجاد ولایت و سلطه ای مستقل برای فردی است که با پذیرش او همراه می شود (منتظری، ج ۸: ۲۷۴).

مردم یا انتخاب غیرمستقیم از طریق خبرگان منتخب آنان، جزئی از فرایند تحقق ولایت سیاسی محسوب می شود؛ به گونه ای که فقیه واجد شرایط پیش از تحقق این انتخاب، از ولایت بالفعل برخوردار نخواهد بود (شاکرین، ۱۳۸۹: ۱۱۸).

۴-۳. نظریه وکالت سیاسی

یکی دیگر از ارکان نظریه انتخابی، تفسیر وکالتی از حکومت است. در این چارچوب، رابطه میان مردم و حاکم به رابطه وکیل و موکل شباهت پیدا می کند. براساس این دیدگاه، حق اداره امور عمومی در اصل متعلق به شهروندان است و آنان این اختیار را از طریق نوعی قرارداد سیاسی به شخص واجد صلاحیت واگذار می کنند.

حائری یزدی در کتاب «حکمت و حکومت» این برداشت را به صورت منسجم تبیین کرده است. به اعتقاد وی، حکومت به معنای کشورداری نوعی وکالت است که از سوی شهروندان به فرد یا افراد واجد شرایط اعطا می شود و مشروعیت آن نیز از همین واگذاری ناشی می گردد. از این رو، زمامداری نه یک حق ذاتی یا منصب انتصابی، بلکه مسئولیتی است که براساس توافق اجتماعی و رضایت عمومی تحقق می یابد (حائری یزدی، ۱۹۹۴: ۱۱۷). معرفت معتقد است مشروعیت حکومت در زمان غیبت، در چارچوب شرع، مستند به مردم است. حکومت را معاهده ای دوطرفه میان حاکم و مردم می داند که مورد امضای شارع قرار گرفته است. به باور او، میان فقاقت و ولایت بالفعل تلازمی وجود ندارد؛ هر فقیهی صرفاً به

جدول ۲. گزاره های نظریه انتخابی ولایت فقیه و دلالت های آن در بحث مشروعیت سیاسی

گزاره نظریه انتخابی	دلالت در نظریه انتخابی ولایت فقیه
«والحاصل أن نصب الأئمة - عليهم السلام - للفقهاء في عصر الغيبة بحث تثبيت الولاية الفعلية بمجرد النصب بمحتملاته الخمسة قابل للخدشة ثبوتاً. وإذا لم يصح بحسب مقام الثبوت فلا تصل النوبة إلى البحث فيه إثباتاً» (منتظری، ۱۴۱۵: ۴۱۵).	ولایت بالفعل فقها صرفاً بر پایه نصب، مورد پذیرش این دیدگاه نیست و مشروعیت سیاسی نیازمند تحقق شرایط دیگری فراتر از انتساب به فقاقت تلقی می شود.
«نعم، يصح ترشيحهم لذلك من قبل الشارع حتى لا تحوم الأمة حول غيرهم، بل يلتفتون إليهم ويتخبون واحدا منهم ويفوضون إليه الولاية فيصير بالانتخاب والاختيار واليا بالفعل» (منتظری، ۱۴۱۵: ۴۱۵).	شارع شرایط و صلاحیت های لازم برای رهبری را معرفی می کند، اما فعلیت یافتن ولایت از طریق انتخاب و واگذاری اختیار از سوی مردم صورت می گیرد.
«وإنما نتعقد ولايتهم بالفعل بانتخاب الأمة بمرحلة واحدة أو بمرحلتين، فلا محالة يصير الوالي بالفعل من الفقهاء من انتخبته الأمة وفوضت إليه الأمانة الإلهية» (منتظری، ۱۴۱۵: ۴۱۶).	تحقق ولایت سیاسی به انتخاب امت وابسته است و فقیهی که از سوی مردم برگزیده شود، ولایت بالفعل پیدا می کند.
«حکومت یا حاکمیت سیاسی به معنای کشورداری و تدبیر امور مملکتی است و این مقامی است که باید از سوی شهروندان آن مملکت که مالکین حقیقی مشاع آن کشورند به شخص یا اشخاص ذی صلاحیت واگذار شود. به دیگر عبارت، حکومت به معنای کشورداری، نوعی وکالت است که از سوی شهروندان، با شخص یا اشخاص، در فرم یک قرارداد آشکار یا ناآشکار، انجام گیرد» (حائری یزدی، ۱۹۹۴: ۱۱۷).	رابطه میان مردم و حاکم در قالب وکالت سیاسی تفسیر می شود و منشأ اختیار زمامدار، واگذاری حق اداره امور عمومی از سوی شهروندان است.

فرد است (ملاصدرا، ۱۳۷۱: ۷۴). همچنین تصریح می‌کند که «این سزاواری سروری در او، ودیعه خدایی است و فرقی نمی‌کند که دیگران او را بشناسند و فرمانش برند یا نشناسند و منکرش باشند» (ملاصدرا، ۱۳۷۱: ۷۴) و این مرتبه در چارچوب خلافت خاصه الهی برای انسان‌های برگزیده تبیین می‌شود (امیدی، ۱۳۹۵: ۱۵۵).

بر این اساس، به نظر می‌رسد در حکمت متعالیه میان منشأ مشروعیت و پذیرش اجتماعی تمایز وجود دارد. مشروعیت ناظر به منشأ حق رهبری و نسبت آن با نظام هدایت الهی است، در حالی که مقبولیت به میزان پذیرش اجتماعی و امکان تحقق عینی حکومت بازمی‌گردد. از این منظر، رأی مردم در استقرار و کارآمدی حکومت اهمیت دارد، اما منشأ مشروعیت سیاسی در مرتبه‌ای فراتر از اراده عمومی تبیین می‌شود. مصباح یزدی نیز با استناد به مبانی حکمت متعالیه، میان مشروعیت الهی (که ناشی از نصب است) و مقبولیت مردمی (که برای تحقق عینی ضروری است) تفکیک قائل می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ج ۲: ۲۳۴).

در نتیجه، تفاوت اصلی دو دیدگاه در این محور به نحوه تفسیر نقش مردم بازمی‌گردد؛ نظریه انتخابی انتخاب عمومی را در تحقق مشروعیت مؤثر می‌داند، در حالی که مبانی حکمت متعالیه مشروعیت را در پیوند با نظام ولایت و هدایت الهی تفسیر می‌کند. برخی مدافعان این نظریه حتی رأی مستقیم یا غیرمستقیم مردم را در تحقق ولایت سیاسی دخیل دانسته‌اند (شاكرين، ۱۳۸۹: ۱۱۸). افزون بر این، ملاصدرا در تبیین شرایط زمامدار جامعه، رئیس اول را دارای نفسی کامل و برخوردار از مرتبه عقل بالفعل می‌داند و تصریح می‌کند که وی باید توان اجرای احکام الهی و تدبیر جامعه را داشته باشد و به تعبیر خود او: «به قوه حساسه و محرکه اش مباشر سلطنت گردد و احکام الهیه را جاری گرداند، و با دشمنان خدا محاربه کند و دفع کند دشمن را از مدینه فاضله، و با مشرکین و فاسقین از اهل مدینه جاهله و ظالمه و فاسقه مقاتله کند تا برگردند به سوی امر خدا» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۱: ۵۶۳).

۵-۲. نیابت یا وکالت

دومین محور اختلاف به تبیین جایگاه رهبری سیاسی بازمی‌گردد. در نظریه انتخابی، رابطه میان مردم و حاکم غالباً در قالب وکالت سیاسی تحلیل می‌شود. بر این اساس، حکومت نوعی تفویض اختیار از سوی شهروندان به شخص واجد صلاحیت است و مشروعیت آن نیز از همین واگذاری ناشی می‌شود (حائری یزدی، ۱۹۹۴: ۱۱۷).

لذا، بر اساس محتوای جدول شماره ۲؛ در نظریه انتخابی، مشروعیت سیاسی با سه مؤلفه اصلی تبیین می‌شود: نخست، تفکیک میان صلاحیت رهبری و فعلیت ولایت؛ دوم، نقش تعیین‌کننده انتخاب عمومی در تحقق رهبری؛ و سوم، تفسیر رابطه مردم و حاکم در قالب نوعی وکالت سیاسی. بر این اساس، اراده عمومی جایگاهی اساسی در شکل‌گیری و استمرار قدرت سیاسی پیدا می‌کند و فعلیت رهبری به پذیرش و انتخاب جامعه وابسته می‌شود. این مؤلفه‌ها مبنای مناسبی برای ارزیابی نسبت نظریه انتخابی با مبانی مشروعیت حکومت در حکمت متعالیه فراهم می‌آورند.

۵. ارزیابی نظریه انتخابی ولایت فقیه بر اساس مبانی حکمت متعالیه

پذیرش نقش مردم در تحقق، مقبولیت و کارآمدی حکومت لزوماً به معنای پذیرش نظریه انتخابی ولایت فقیه نیست؛ زیرا محل نزاع پژوهش حاضر نه اصل نقش مردم، بلکه منشأ مشروعیت سیاسی و نسبت آن با نصب الهی است. پس از تبیین مبانی مشروعیت حکومت در حکمت متعالیه و بازسازی مؤلفه‌های اصلی نظریه انتخابی ولایت فقیه، اکنون می‌توان نسبت این دو چارچوب نظری را مورد ارزیابی قرار داد. مقایسه مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و کلامی حکمت متعالیه با مؤلفه‌های نظریه انتخابی نشان می‌دهد که دو دیدگاه در تبیین منشأ مشروعیت سیاسی، جایگاه مردم و نحوه تداوم رهبری دینی در عصر غیبت، تفاوت‌های قابل توجهی دارند. مهم‌ترین این تفاوت‌ها در سه محور قابل بررسی است.

۵-۱. مشروعیت و مقبولیت

یکی از مهم‌ترین مسائل مورد اختلاف میان حکمت متعالیه و نظریه انتخابی، نسبت میان مشروعیت و مقبولیت سیاسی است. در نظریه انتخابی، انتخاب مردم نقش اساسی در فعلیت یافتن رهبری سیاسی دارد و مشروعیت حکومت با نوعی پذیرش عمومی پیوند می‌خورد. بر این اساس، فقیه جامع‌الشرایط پیش از انتخاب عمومی واجد صلاحیت رهبری است، اما ولایت سیاسی او تنها پس از انتخاب مردم تحقق می‌یابد (واعظی، ۱۳۷۸: ۱۰۹؛ منتظری، ۱۴۱۵: ۴۱۵-۴۱۶).

در مقابل، بررسی آثار ملاصدرا نشان می‌دهد که وی منشأ مشروعیت را در چارچوب نظام ولایت و سلسله‌مراتب هدایت الهی تفسیر می‌کند. به تعبیر او، «حکیم الهی و عارف ربانی» به دلیل برخورداری از مرتبه‌ای خاص از کمال وجودی، شایستگی رهبری جامعه را داراست و این شایستگی امری وابسته به کمالات وجودی

۴۱۵-۴۱۶). از این رو، سازوکار تحقق رهبری در عصر غیبت بر محور انتخاب و واگذاری اختیار از سوی مردم سامان می‌یابد.

مقایسه این دو رویکرد نشان می‌دهد که اختلاف اصلی نه در اصل ضرورت وجود رهبری دینی، بلکه در نحوه تبیین منشأ و فعلیت آن است. حکمت متعالیه رهبری را در امتداد نظام هدایت الهی و قاعده لطف تفسیر می‌کند، درحالی که نظریه انتخابی نقش پررنگ‌تری برای اراده عمومی در تحقق رهبری سیاسی قائل است. از این رو، ارزیابی نظریه انتخابی بر اساس مبانی حکمت متعالیه نشان می‌دهد که این دو دیدگاه در مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و کلامی خود تفاوت‌های معناداری دارند؛ تفاوت‌هایی که به دو تبیین متفاوت از منشأ مشروعیت حکومت در عصر غیبت منتهی می‌شود.

۵. مدل مفهومی پژوهش

مدل مفهومی پژوهش حاضر بر اساس عنوان «واکاوی نظریه انتخابی ولایت فقیه بر اساس منشأ مشروعیت حکومت از دیدگاه ملاصدرا» طراحی شده و فرآیند منطقی واکاوی را در پنج مرحله متوالی ترسیم می‌نماید. این مدل ساختاری سلسله‌وار دارد که از مبانی کلان آغاز و به ارزیابی نهایی ختم می‌شود. در مرحله نخست، مبانی اسلامی حکمرانی براساس حکمت متعالیه ملاصدرا به عنوان چارچوب نظری و مبنای قضاوت پژوهش معرفی گردیده است. این مبانی شامل اصول بنیادینی است که در آثار اصلی ملاصدرا نظیر «اسفار اربعه»، «شرح اصول کافی» و «کسر اصنام الجاهلیه» تبیین شده و چهارچوب ارزیابی نظریه رقیب را فراهم می‌آورد. مرحله دوم به تبیین اصول مشروعیت‌بخش حکومت از دیدگاه ملاصدرا اختصاص دارد. این اصول مشتمل بر سه رکن اساسی می‌باشد: نخست، مبانی هستی‌شناختی شامل تشکیک وجود، سلسله‌مراتب ولایت و فیض مستمر الهی؛ دوم، مبانی انسان‌شناختی شامل حرکت جوهری نفس، خلافت خاصه الهی و نظریه انسان کامل؛ سوم، مبانی کلامی شامل قاعده لطف، نصب الهی و نیابت از امام معصوم. این سه رکن به صورت موازی و در تعامل با یکدیگر نظام مشروعیت در فلسفه سیاسی صدرایی را تشکیل می‌دهند. مرحله سوم به شناسایی و تبیین دو نظریه رقیب می‌پردازد. در یک سو، نظریه انتصابی مبتنی بر آراء ملاصدرا قرار دارد که مشروعیت را امری الهی و مستقل از رأی مردم می‌داند. در سوی دیگر، نظریه انتخابی مبتنی بر آراء اندیشمندانی چون منتظری، حائری یزدی و کدیور قرار گرفته است.

این برداشت پیامدهای خاصی برای ساختار قدرت سیاسی دارد؛ از جمله اینکه حدود اختیارات حاکم، مدت تصدی او و حتی امکان عزل وی در چارچوب اراده عمومی تعریف می‌شود. در این تفسیر، حاکم بیش از آنکه نماینده یک سلسله طولی از ولایت باشد، وکیل شهروندان در اداره امور عمومی تلقی می‌شود.

در مقابل، مبانی حکمت متعالیه از ساختاری متفاوت حکایت دارد. ملاصدرا در شرح اصول کافی از سلسله‌ای طولی میان خداوند، پیامبران، اولیا و عالمان دینی سخن می‌گوید و تصریح می‌کند: «باید که برای هر اجتماع جزئی، والیان و حکامی باشند از جانب آن خلیفه، و ایشان پیشوایان و علمانند» (ملاصدرا، بی‌تا: ۵۶۹). ملاصدرا در ادامه این چارچوب، مسئولیت تعیین و نصب رهبران شایسته را در قلمرو هدایت الهی دانسته و برای مردم وظیفه شناخت و تبعیت از آنان را مطرح می‌کند (ملاصدرا، ۱۳۷۱: ۶۹).

در این چارچوب، رهبری جامعه در امتداد نظام هدایت الهی معنا پیدا می‌کند.

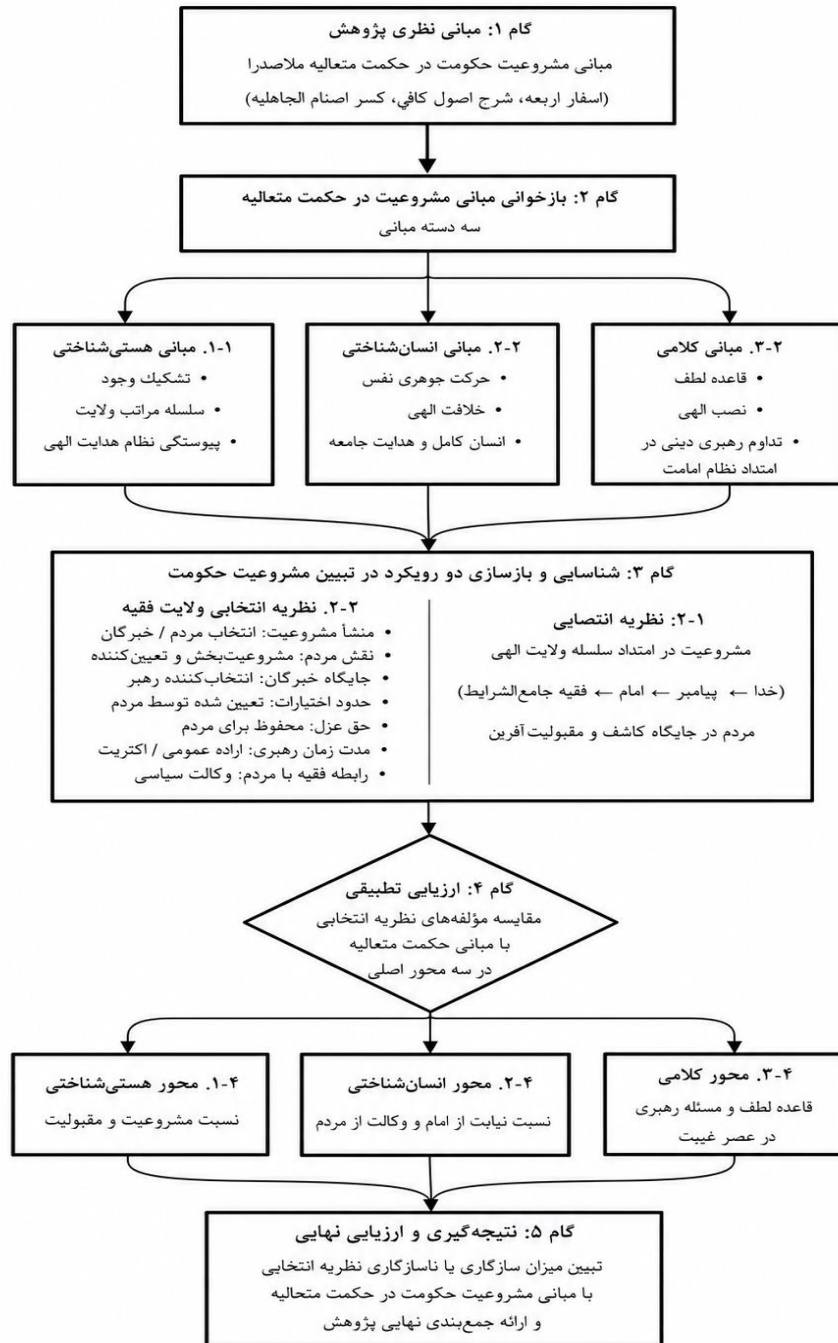
بر این اساس، می‌توان گفت که نظریه انتخابی و حکمت متعالیه دو الگوی متفاوت از تبیین قدرت سیاسی ارائه می‌کنند. در الگوی نخست، رابطه حاکم و مردم بیشتر بر مبنای وکالت و قرارداد سیاسی تفسیر می‌شود؛ اما در الگوی دوم، رهبری جامعه در پیوند با مفهوم ولایت، نیابت و تداوم هدایت الهی معنا می‌یابد. همین تفاوت مبنایی، منشأ تفاوت‌های بعدی در تحلیل جایگاه رهبر و حدود اختیارات او خواهد بود.

۵-۳. قاعده لطف و مسئله رهبری در عصر غیبت

سومین محور ارزیابی به جایگاه قاعده لطف در تبیین رهبری سیاسی مربوط می‌شود. قاعده لطف از مهم‌ترین مبانی کلامی شیعه است و براساس آن، خداوند حکیم اسباب هدایت بندگان را فراهم می‌کند و آنان را از آنچه موجب دوری از کمال و سعادت است باز نمی‌گذارد.

ملاصدرا نیز در آثار خود بر ضرورت وجود راهبران الهی برای هدایت جامعه تأکید می‌کند و وجود والیان و حاکمان را بخشی از نظام هدایت الهی می‌داند (ملاصدرا، بی‌تا: ۵۶۹). همچنین وی بر ضرورت حضور افرادی تأکید می‌کند که بتوانند مصالح دنیوی و اخروی جامعه را تشخیص داده و مسیر کمال انسانی را هدایت کنند (ملاصدرا، ۱۳۸۷: ۱۴).

در مقابل، نظریه انتخابی نقش تعیین‌کننده‌ای برای انتخاب عمومی در فعلیت یافتن رهبری سیاسی قائل است. بر اساس این دیدگاه، فقهای جامع‌الشرایط از سوی شارع معرفی می‌شوند، اما تحقق ولایت آنان وابسته به انتخاب امت است (منتظری، ۱۴۱۵).



شکل ۴. مدل مفهومی پژوهش: بازخوانی مبانی مشروعیت حکومت در حکمت متعالیه و ارزیابی نظریه انتخابی ولایت فقیه

می‌سازد: تعارض هستی‌شناختی (خلط مقبولیت عرفی با مشروعیت الهی)، تعارض انسان‌شناختی (تقلیل نیابت از امام معصوم به وکالت از مردم) و تعارض کلامی (تعطیل قاعده لطف الهی در عصر غیبت). در مرحله پنجم و نهایی، ارزیابی نتایج پژوهش ارائه می‌گردد که براساس آن، نظریه انتخابی ولایت فقیه تبیینی ناقص و ناکافی از منشأ مشروعیت حکومت در اسلام ارائه می‌دهد و با مبانی سه‌گانه

مؤلفه‌های اصلی نظریه انتخابی عبارتند از: منشأ مشروعیت (انتخاب مردم و خبرگان)، نقش مردم (تعیین‌کننده و مشروعیت‌بخش)، جایگاه خبرگان (انتخاب‌کننده رهبر)، حدود اختیارات ولی فقیه (تعیین شده توسط مردم)، حق عزل (محفوظ برای مردم)، مدت زمان رهبری (اراده اکثریت) و رابطه فقیه با مردم (وکالت). مرحله چهارم، تعارضات بنیادین نظریه انتخابی را با مبانی ملاصدرا در سه محور اصلی آشکار

در تحلیل جایگاه نیابت دینی و نسبت آن با مفهوم وکالت سیاسی؛ و سوم، در تفسیر قاعده لطف و مسئله تداوم هدایت الهی در عصر غیبت. براساس مبانی صدرایی، پذیرش عمومی در تحقق و کارآمدی حکومت نقش مهمی ایفا می‌کند، اما منشأ مشروعیت سیاسی به طور کامل در اراده عمومی فرو کاسته نمی‌شود. از سوی دیگر، تفسیر رهبری سیاسی در قالب نیابت از جریان هدایت الهی با تفسیر آن در قالب وکالت صرف از مردم تفاوت مبنایی دارد و پیامدهای متفاوتی در فهم مشروعیت حکومت به همراه می‌آورد.

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که نظریه انتخابی ولایت فقیه و مبانی مشروعیت در حکمت متعالیه از دو چارچوب نظری متفاوت برای تبیین منشأ قدرت سیاسی بهره می‌گیرند. درحالی‌که نظریه انتخابی بر نقش تعیین‌کننده اراده عمومی در شکل‌گیری مشروعیت تأکید می‌کند، حکمت متعالیه مشروعیت را در چارچوب نظام ولایت و هدایت الهی تفسیر می‌نماید و برای پذیرش مردمی بیشتر نقش تحقق‌بخش و مقبولیت‌آفرین قائل است. از این رو، ارزیابی نظریه انتخابی براساس مبانی حکمت متعالیه نشان می‌دهد که میان این دو رویکرد در مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و کلامی تفاوت‌های بنیادینی وجود دارد که در تحلیل مسئله مشروعیت حکومت و جایگاه رهبری سیاسی در عصر غیبت تأثیرگذار است. یافته‌های این پژوهش می‌تواند زمینه مطالعات تکمیلی درباره نسبت میان فلسفه سیاسی صدرایی و نظریه‌های معاصر مشروعیت سیاسی، جایگاه مردم در نظام ولایت، نسبت مشروعیت و مقبولیت، و همچنین مقایسه تطبیقی الگوهای مشروعیت در اندیشه سیاسی اسلامی و فلسفه سیاسی جدید را فراهم آورد.

منابع

- امیدی، مهدی (۱۳۹۵)، فلسفه سیاسی متعالیه ملاصدرا بر اساس نظریه حرکت جوهری نفس، فصلنامه علمی - پژوهشی حکومت اسلامی، ۳۱ (۳)، ۱۴۳-۱۷۲.
- ایزدهی، سید سجاد (۱۳۸۷)، نظارت بر قدرت در فقه سیاسی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- برجی، یعقوبعلی (۱۳۸۵)، ولایت فقیه در اندیشه فقیهان، تهران: دانشگاه امام صادق (علیه السلام).
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷)، حکمت صدرایی و سیاست متعالیه: در نشستی با حضرت آیت‌الله جوادی آملی، پگاه حوزه، ش ۲۴۷.
- حائری یزدی مهدی (۱۹۹۴)، حکمت و حکومت، انگلستان: انتشارات شادی.
- حسین علی، المنتظری (۱۴۱۵ق)، دراسات فی ولایة الفقیه وفقه الدولة الإسلامية، ج ۱ و ج ۸، قم: نشر تفرک.
- شاکرین، حمیدرضا (۱۳۸۹)، حکومت دینی، قم: دفتر نشر معارف.
- شمس‌الدین، محمد مهدی (۱۴۱۲ق)، نظام الحکم والإدارة فی الإسلام، بیروت:

هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و کلامی حکمت متعالیه ناسازگار است. این مدل به روشنی نشان می‌دهد که مسیر پژوهش از مبانی فلسفی به سمت شناسایی تعارضات و در نهایت ارزیابی نتایج، حرکتی منطقی و نظام‌مند داشته است.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بازخوانی مبانی مشروعیت حکومت در حکمت متعالیه و ارزیابی نظریه انتخابی ولایت فقیه براساس این مبانی انجام شد. مسئله اصلی پژوهش آن بود که مبانی مشروعیت سیاسی در اندیشه ملاصدرا چه ویژگی‌هایی دارد و این مبانی چه دلالت‌هایی برای ارزیابی نظریه انتخابی ولایت فقیه به همراه می‌آورد. بررسی آثار ملاصدرا نشان داد که هرچند وی نظریه‌ای مستقل و مدون درباره ولایت فقیه ارائه نکرده است، اما مجموعه مباحث او در حوزه تشکیک وجود، سلسله‌مراتب ولایت، انسان کامل، خلافت الهی، حرکت جوهری نفس و قاعده لطف، چارچوبی منسجم برای فهم مشروعیت سیاسی در جامعه اسلامی فراهم می‌سازد.

یافته‌های پژوهش نشان داد که مشروعیت حکومت در حکمت متعالیه بر سه دسته مبانی به هم پیوسته استوار است. در سطح هستی‌شناختی، نظام تشکیکی وجود و سلسله‌مراتب ولایت، مشروعیت سیاسی را در امتداد ولایت الهی تفسیر می‌کند. در سطح انسان‌شناختی، نظریه انسان کامل و حرکت جوهری نفس، صلاحیت رهبری را با مراتب کمال وجودی و توان هدایت انسان‌ها پیوند می‌دهد. در سطح کلامی نیز قاعده لطف و تداوم هدایت الهی، ضرورت وجود رهبر واجد صلاحیت برای هدایت جامعه را تبیین می‌کند. برآیند این مبانی آن است که منشأ مشروعیت سیاسی در حکمت متعالیه، امری صرفاً قراردادی یا ناشی از اراده عمومی تلقی نمی‌شود، بلکه در پیوند با نظام هدایت الهی معنا می‌یابد.

در مقابل، بررسی آثار مدافعان نظریه انتخابی ولایت فقیه نشان داد که این نظریه مشروعیت حکومت را به انتخاب مردم یا نمایندگان آنان بازمی‌گرداند و نقش مردم را از سطح مقبولیت سیاسی به سطح مشروعیت سیاسی ارتقا می‌دهد. همچنین در برخی تقریرهای این دیدگاه، رابطه حاکم و جامعه در قالب وکالت سیاسی تفسیر می‌شود و تحقق ولایت فقیه به انتخاب عمومی یا انتخاب خبرگان وابسته دانسته می‌شود.

ارزیابی تطبیقی دو رویکرد نشان داد که میان مبانی مشروعیت در حکمت متعالیه و مؤلفه‌های اصلی نظریه انتخابی تفاوت‌های قابل توجهی وجود دارد. مهم‌ترین این تفاوت‌ها در سه حوزه قابل مشاهده است: نخست، در تبیین نسبت مشروعیت و مقبولیت؛ دوم،

References:

- Omidi, M. (2016). Transcendent political philosophy of Mulla Sadra based on the theory of the substantial motion of the soul. *Islamic Government Scientific-Research Quarterly*, 21(3), 143-172. (in Persian)
- Borji, Y. A. (2006). *Velayat-e Faqih in the thought of jurists*. Tehran: Imam Sadiq University Press. (in Persian)
- Haeri Yazdi, M. (1994). *Wisdom and government*. England: Shadi Publications. (in Persian)
- Hossein Ali Al-Montazeri. (1994). *Studies on the guardianship of the jurist and the jurisprudence of the Islamic state* (Vol. 1). Qom: Tafakkor Publishing. (in Arabic)
- Shakerin, H. R. (2010). *Religious government*. Qom: Maaref Publishing Office. (in Persian)
- Assar Arani, R., & Hosseini Shahroudi, M. (2022). Explaining the Sadrian political philosophy perspective on the position of the people in government. *Islamic Wisdom*, 9(2, Serial No. 33), 53-71. (in Persian)
- Kadivar, M. (2001). *Appointive government*. Baztab-e Andisheh, 13(2), 42-66. (in Persian)
- Kavakebian, M. (1998). Republicanism, legitimacy, and acceptability. In *Republicanism and the Islamic Revolution* (Collection of articles). Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance. (in Persian)
- Sadr al-Din Shirazi, M. b. I. (Mulla Sadra). (1992). *Mysticism and pseudo-mystics* (M. Bidarfar, Trans.). Tehran: Al-Zahra Publications. (in Persian)
- Sadr al-Din Shirazi, M. b. I. (Mulla Sadra). (2004). *Al-Hikmah al-Muta'aliyah fi al-Asfar al-Arba'ah* (G. R. Aavani, Ed. & Annot.). Tehran: Sadra Islamic Philosophy Foundation. (in Arabic)
- Sadr al-Din Shirazi, M. b. I. (Mulla Sadra). (2008). *Commentary on Usul al-Kafi*. Tehran: Sadra Islamic Philosophy Publications. (in Arabic)
- Sadr al-Din Shirazi, M. b. I. (Mulla Sadra). (2001). *Al-Mabda' wa al-Ma'ad* (J. al-Ashtiani, Ed.). Qom: Office of Islamic Propagation of the Seminary of Qom. (in Arabic)
- Sadr al-Din Shirazi, M. b. I. (Mulla Sadra). (n.d.). *Mabda' wa Ma'ad* (A. b. M. Hosseini Ardakani, Trans.; A. Nourai, Ed.). Tehran: University Publishing Center. (in Persian)
- Musavi Khomeini, Imam S. R. (1999). *Velayat-e Faqih*. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. (in Persian)
- Musavi Khomeini, Imam S. R. (2001). *Al-Bay'*. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. (in Arabic)
- Vaezi, A. (1999). *Religious government: A reflection on Islamic political thought*. Qom: Morsad Publications. (in Persian)
- Lakzaei, N. (1999). The position of politics in transcendent philosophy. *Political Science*, 2(6), 218-253. (in Persian)
- المؤسسة الدولية للدراسات و النشر.
صالحی نجفآبادی، نعمت‌الله (۱۳۶۳)، ولایت فقیه، حکومت صالحان، تهران: نشر رسا.
صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم ملاصدرا (۱۳۷۱)، عرفان و عارف نمایان، (ترجمه کتاب کسر اصنام الجاهلیه)، ترجمه محسن بیدارفر. تهران: نشر الزهر (س).
صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم ملاصدرا (۱۳۸۰)، المبدأ والمعاد، مقدمه و صححه السيد جلال‌الدین الاشتیانی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم ملاصدرا (۱۳۸۳)، الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه، تصحیح و تعلیق غلامرضا اعوانی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم ملاصدرا (۱۳۸۷)، شرح اصول کافی، تهران: انتشارات حکمت اسلامی صدرا.
صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم ملاصدرا (بی تا)، مبدأ و معاد، ترجمه احمد ابن محمد الحسینی اردکانی، به کوشش عبدالله نورانی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
عصارنیا، ریحانه و حسینی شاهرودی، مرتضی (۱۴۰۱)، تبیین دیدگاه فلسفه سیاسی صدرایی در باب جایگاه مردم در حکومت، حکمت اسلامی، ۹ (شماره ۲-پیاپی ۳۳-تابستان ۱۴۰۱)، ۵۳-۷۱.
عصارنیا، ریحانه؛ مرتضی، حسینی شاهرودی (۱۴۰۱)، تبیین دیدگاه فلسفه سیاسی صدرایی در باب جایگاه مردم در حکومت، حکمت اسلامی، ۹ (شماره ۲-پیاپی ۳۳)، ۵۳-۷۱.
کدیور، محسن (۱۳۸۰)، حکومت انتصابی، بازتاب اندیشه، ۱۳ (۲)، ۴۲-۶۶.
کواکبیان، مصطفی (۱۳۷۷)، جمهوریت، مشروعیت و مقبولیت، جمهوریت و انقلاب اسلامی (مجموعه مقالات)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
لک زایی، شریف. (۱۴۰۴). خوانش جایگاه مردم در حکمت متعالیه: تحلیلی بر مبنای اسفار اربعه عقلیه. *علوم سیاسی*، ۲۸ (۳)، ۲۹-۴۸. doi: 10.22081/psq.2026.72878.3047
لک زایی، نجف (۱۳۷۸)، جایگاه سیاست در حکمت متعالیه، علوم سیاسی، ۲ (۶)، ۲۱۸-۲۵۳.
مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۰)، نظریه سیاسی اسلام، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
منصوری نوری، امیرحسین و اصابتی، میلاد (۱۴۰۳)، مفهوم‌شناسی نظام انقلابی از منظر حکمت متعالیه. فصلنامه علمی پژوهش‌های انقلاب اسلامی ۱۳ (۱)، ۳۴۹-۳۷۶.
امام خمینی، (۱۳۶۸)، ۹ اردیبهشت. [نامه به آیت‌الله مشکینی]. در صحیفه امام (جلد ۲۱، صص. ۲۸۴-۲۸۵). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
امام خمینی (ره)، امام سید روح الله (۱۳۷۸)، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
امام خمینی (ره)، امام سید روح الله (۱۳۸۰)، البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
واعظی، احمد، (۱۳۷۸)، حکومت دینی، تأملی در اندیشه سیاسی اسلام، قم: انتشارات مرصاد.